

برسد و وقت لطیف بهم آمد خرت بسیم آمد خلت و بگردید و در قه را و نیندازد تا در دهن و نو بر و باب و در  
 کتاب قرآن و شرب آن برای شفا از سلف رخصتی است چنانکه گذشت و از ابن الحجاج در مدخل ذکر کرده که شیخ  
 ابو محمد مرعاشی همیشه می نوشت اولی برای همی و بزبان و میگذاشت بر روز او بیس هر که می بود بوی الملی  
 میگرفت و در قدر از آن استعمال میکرد و شفا می یافت باذن الله عزوجل و پیوسته مکتوب از علی بن ابراهیم و ابان  
 یزید الزوال و ابان یزید و لامل و لاقوه الالباء و هو العلی العظیم و تنزل من القرآن ما هو شفا و رحمة للمؤمنین  
 رفیه خراج و شیخ خاییش و دیدگی بروی پوست صاحب و المعانی گفته که نویسد بروی این آیه را و یسألونک  
 عن الجبال قعل یسفها ربی بسفا فیذرها قاعا صافضا لا تری فیها سوجا و لا اتنا بحریت رفیه عسر ولادت و از  
 آنچه بحریت عسر ولادت را چیزی است که روایت کرده شده است از عبد الله بن امام احمد حنبل گفت دیدم پدر  
 خورامی نوشت وقتی که دشواری شد بزبان ولادت در جام سفید یا چیزی لطیف حدیث ابن عباس رضی الله عنهما  
 الحکمیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کا نهم یوم یرون ما یوعدون لم یحبوا الا لاسما  
 من الکنار کا نهم یوم یرون ما لم یحبوا الا عشیة او صبحا خلال گفت که خبر دادند ابو بکر مروزی که آمد امام احمد را  
 مروی و گفت یا اباجد الله بنویس چیزی مرزنی را که سخت شده است بروی ولادت و روزی گفت بگو فرود که  
 بیار و جام واسع و زعفرانرا گفت خلال دیدم او را که مینوشت بسیار کسی را و در مدخل گفته که نویسد در او زعفران  
 اخرج ایما اولد من لطن ضیق الی سعة نزهه الدنیا اخرج بعدة ما نذی جکاک فی و از کین الی قدر معلوم لوازلنا  
 هذا القرآن علی جبل لرایه الی آخر السورة و تنزل من القرآن ما هو شفا و رحمة للمؤمنین و نبوت ابان یزید و عیاشی  
 بروی خود گفته است شیخ مرعاشی که گرفته ام این رفیه را از بعضی بزرگان بیستم از ارض احدی را اگر سنگاری  
 یافت در ساعت بفضل خدا و روایت کرده شده از ابن عباس رضی الله عنهما گفت گذشت عیسی علیه السلام  
 برزنی و حال آنکه معترض بر من افتاده بود بچه در شکم و می پس گفت آن زن ای کلاه الله دعا کن برای من  
 که خلاص گردانم از این سختی که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام یا خالق النفس فیا مخلص النفس یا مخرج  
 النفس من النفس مخلصها پس ایندخت آن زن ولد را برخواست گفت شیخ مرعاشی پس چون دشوار  
 گرد و بزبان ولادت نویس این را برای سومی رفیه رعاف و دنیا آنچه تجویز کرده اند برای رعاف آنکه نوشته شود بر  
 جبهه معروف و قیس یا ارض یا لیس یا رک و یا ما و اظنی و نفس المار و نفس الامرو جائز نیست کتابتان بخون است  
 چنانکه بعضی جهال گفته اند زیرا که خون نجس است پس جائز نیست که نوشته شود بروی کلام خدا رفیه برای هر مرد

رفیه پیش  
رفیه دوم  
ولادت

رفیه رعاف

۴۸۱

تعبیه بی  
موردی

و بلا انرا بان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم  
میفرمود کسیکه گوید بسم الله الذی لا یضیع همه شیئی فی الارض و فی السماء و هو السميع العظیم بسیار وقت شام  
نرسد او هیچ بلائی ناگهانی نا آنگه صبح کند و کسیکه بگوید آنرا وقت صبح نرسد او بلائی ناگهانی نا شام کند گفت و کسیکه  
پس رسید بان بن عثمان را فالح پس نظر میکرد روی آن کسیکه شنیده بود از روی حدیث بطریق تعجب و انکار پس  
گفت بلین چه نظر میکنی بسوی من بخدا سوگند دروغ بر بنیسته ام بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم و لیکن امروز که بیده است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصیان کردم من پس فراموش  
کردم که بخوانم از او ابوفانود و الترمذی و قال حدیث حسن صحیح رقیبه که حاصل کرد بوسی معادات از هفتاد و یک باره  
است از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه گوید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا

بسم الله الرحمن الرحیم  
قوة الابا

الله العظیم عشر مرات پاک گردانیده میشود از گناهان همچو روزی که زاید است او ما دور و عاقبت او میشود  
از هفتاد و یک باره ای دیگه خون و جذام و پرخس و سب از آنهاست و ترمذی از ابیهریره آورد که فرمود رسول خدا صلی  
علیه و آله و سلم بسیار گوید لا حول و لا قوة الا بالله العظیم زیرا که کمتر جنبه است گفت کجول کسیکه گوید لا حول و لا قوة  
الا بالله و لا طمان الله الاله و در گرداند از وی خداست تعالی هفت باب از ضرکه اذنامی آن فقر است و روایت کرده است  
طبرانی از ابیهریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من قال لا حول و لا قوة الا بالله کان دوار من  
و تسعین و اربعه و اتم و در حدیثی دیگر آمده از ابو موسی کسیکه گوید لا حول و لا قوة الا بالله هر روز صد بار نرسد او را  
فقر هرگز و نیز آمده است کسیکه درنگ کند روی زرق باید که بسیار گوید لا حول و لا قوة الا بالله و از امام جعفر بن

پنج

امام محمد باقر از پدرش از حدیث از علی بن ابی طالب رضی الله عنهما اجمعین آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
فرموده است کسیکه بگوید هر روز و شب لا اله الا الله الملك الحق المبین باشد او را امان از فقر و انس از وحشت و در کشتار  
شود ببردی باب خدا کشته شود و در پرستش و بعضی روایات این حدیث گفته اند اگر رحلت کنند برای این حدیث  
ناچنین بسیار باشد ذکر کرده است این را عبدالحق در کتاب الطب النبوی رقیبه در طعام روایت کرده است  
بخاری در تاریخ خود از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه بگوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله غیر  
الا سلام فی الارض و السماء لا یضیع مع الله و الله اجمع فی رفته و شفا ضرر کند او را چه چیز رقیبه ام بصیبا  
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که نایندد شود در او از قرنها  
پس از آن گوید هر گوش راست و قامتش بگوش چپ تر از آن کند او را لام بصیبا ان الله انسی و ذکیر

بعد از آنکه فی الطب النبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و امام الصبیان برمی است که تعرض میکند با ولاد و بک  
 پیشوا ایشان را وی اقامت بر ایشان و سرور تا دین است که با اولی آنچه گوش وی آید که شهادت باشد و کبری  
 عظمت وی پس این گویند یقین است در او را اشعار اسلام از او در آمدن و در دنیا چنانکه یقین کرده میشود که  
 تو چند ز غریب از دار دنیا و تیر شیطان میگردد از کلمات اذان رقبہ خیط رمضان لا اله الا الله الا الله الا الله الا الله  
 میسح علمیم با بد محیط به ملک کسکون و با حق نزلناه و با حق نزل الی انزل اصحاب سہاب میگویند گفت شیخ ما  
 مشہور شده است بلاد میں مکر و مصر و مغرب جملہ بلدان کہ این خیط رمضان است نگاه میدارند از غرق و  
 مرق و شرق و سایر اوقات نوشته میشود و آخر جمیع از رمضان بمورد مردم مینویسند اگر در حالی کہ خطیب  
 مینواید بر منبر و بعضی بعد از صلوة حصر گفته است کہ این بدعتی است نیست اصل آنرا اگر چه واقع شده در کلام  
 غیر واحد از کار بکار اشعار میکند کلام بعضی از ایشان در و آنرا در حدیث ضعیف بود حافظ این بحر انکار میکردند  
 ہذا ما کہ در اثنا ی خطبہ بر منبر ایستاده بود و میدید کسی را مینوشت اثر میگفت بھو کہ ایستاده و اللہ اعلم  
 و المطلب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با دو یہ طبیعی بسیار است و در اکثر احوال و اوقات و ظاہر نیست  
 کہ طب آنحضرت بومی باشد و اگر بعضی مواضع بقیاس از اجہاد و تجربہ باشند نیز در نیست و اما اقتضای بر او یہ  
 روحانیہ کہ دریم از جهت بودن ایشان اتم و اعلی و اخص و اکل و لیکن حدیثی در باب علاج اسہال بعسل واقع  
 شد است کہ در اینجا کلامی است نقل کنیم بد کہ در صحیحین از حدیث ابی سعید خدی آمده کہ آمد مردی نزد آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت بر او من شکایت میکنم از شکم خود و در روایتی گفت میرود شکم وی پس امر کرد  
 آنحضرت علیہ السلام او را بنوشانیدن عسل مرا و او را پس نوشانید او را عسل پس بلا عسل تطلق پس فرمود  
 آنحضرت راست گفته است خدا و در روایت دیگر گفت شکم بر او در روایتی مسلم آمده کہ سہ بار امر کرد آنحضرت بنوشانیدن  
 عسل پس آمد نزد بار چهارم پس فرمود آنحضرت بنوشان او را عسل پس زیادہ شد اسطلاق و در روایتی آمد  
 آمد کہ فرمود در بار چهارم بنوشان او را عسل پس نوشانید پس بہ شد پس فرمود سوئد اصل صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم در باب صدق باللہ و کذب بطن ایکہ و گفته اند کہ اہل بجاز اطلاق میکنند کذب باعد جای خطا کذب  
 سہک میگردد یعنی لغو و در یافت حقیقتہ آنچه گفته شد مراد از این معنی کذب بطن یعنی صلاحیت داشت  
 قبول شمارا بکہ لغو از وی کند اقبل و امام نوالدین رازی گفته است کہ شاید کہ آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم دانست نبود وی کہ عسل ظاہری شود معنی و چون ظاہر نشد فی الحال گویند جاری

این حدیث صحیح است و در صحیحین مذکور است و در بعضی نسخہ ہا  
 واصل است بہ حضرت  
 و در بعضی نسخہ ہا  
 و در بعضی نسخہ ہا  
 و در بعضی نسخہ ہا

شد مجری کذب از جهت اطلاق کرده شد بر وی لفظ کذب استی و بعضی ملاحظه امر این کرده اند درین وقت  
که غسل سهل است پس چگونه فرموده شود کسی را که واقعت او را سهال و جواب داده شده است که این  
سخن صواب است از قبیل بلان و صدوق بل که بوا با هم میگویند است زیرا که اتفاق و از خطای  
که مرض واحد مختلف میشود و علاج وی با اختلاف سن و عادت در زمان و غذای مالوف و غیره و قوت طبیعت  
و سهال حادث میگردد و گاهی از ناگواران دادن طعام که ناشی بگردد از بد هضمی و اتفاق دارند که علاج  
تبرک طبیعت با فعل اوست پس اگر محتاج است بسوی سهال امداد و اعانت کرده شود آن مادام که درین  
موت است و گویا اینرا سطلای لطن وی از بد هضمی بود پیش وصف کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
مرا و را غسل برای دفع فضول که جمع شده بودند در لوامی معده از اخلاط لایح که شمع میکند استوار غذا را و بعد  
در وی بریشها و بزرهاست چون میچسبند بوی اخلاط لایح فاسد میگردد معده را و فاسد میگردد غذای ترا که  
میگردد بوی پس دعای آن باستمال چیزی باشد که جلاد دهد و پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافع  
تر درین باب از غسل خصوصاً اگر آسخته شود آب گرم و در تکرار امر با شامیدن غسل نکته لطیف است چه  
دوامی باید که آنرا مقدار و کیستی بحسب حال مرض باشد تا اگر از آن قاصر آید بجای مرض رازاکن نگردد و اگر از آن  
زیاده آید قوی را ساقط گرداند و مرض رازاکنه کند و ضرری دیگر پیدا کرد و چون در هر نوبتی چندان غسل نماید  
که مقادیم مرض شدی لاجرم اطلاق نیاده میشود و امر با عادت شرب غسل میگرد و تا بعد خویش رسید لاجرم  
فرمود صدق الله و کذب لطن اینک که عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آن زمان قدر دادند  
که در اخراج ماده و دفع مرض کافی و روانی بود دفع آن ظاهر شد پس قول صلی الله علیه و آله و سلم کذب  
لطن اینک اشارت است باینکه این دو نافع است و بقار و ریخت از جهت تصور هوار در شفا بلکه از جهت کثرت  
ماده فاسده است پس از جهت امر که در عادت شرب غسل از برای استفراغ بعضی گفته اند که غسل گاهی  
جریان میکند تشابه بسوی عروق و ناقد میگردد بوی اکثر غذا و در اینک بول را پس قیاض میگرد و گاهی بیانی  
میاند و معده پس بر می آید و معده را و میگرد و تا آنکه دفع میکند طعام را و سهال میدهد لطن ایس انکار  
وصف غسل با سهال مطلق از تصور عقل منکر است و بعضی گفته اند در وصف کردن آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم غسل را برای این سهال چهار قول است یکی عمل با تیر عوم و شفا و باین اشارت کرده آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم تعقل خود صدق دعای آنی قوله فیه شفا للناس پس چون تنبیه کرد برین حکمت

تجربه و آنرا اظهار می کند شفا داده شد لکن آنقدر ثانی اگر وصف مذکور برابر الف حادث ایشان بود و در او می  
 بوسل و در جمیع امراض ثالث اگر اسهال از پیضه بود چنانکه گذشت رابع اگر اسهالی در او را بطبیخ عسل خوش  
 از شرب زیر که وی عقد میکند بلغم را پس شاید که نخست بی طبع خورد و قول ثانی در رابع ضعف اندوختند  
 میکند قول اول را حدیث این مسعود علیکم بالتفاریح العسل و القرآن اثر جابن باعه و الحاکم مرفوعاً و  
 فرجه این ابی شیبه و الحاکم موقوفه جالد رجال الصبح و از امیر المؤمنین علی کریم الله وجهه آمده است که زود  
 چون آشکار کند و در عایتی چون طلب کند شفا را یکی از شما باید که طلب همه کند از زن خود از مهرش چیزی  
 و بخرد آن عسل و نمویسد آتی از کتاب الله در کاسه و بشوید آنرا با آب آسمان و خلط کند با عسل شفا دهد خدا  
 او را و بعضی علماء حدیث آن گفته اند که متعالی فرموده است و تزل من القرآن ما هو شفا و فرموده و انزلنا  
 من السماء ماء بارکاً و جانی دیگر بطوراً و فرموده فان طبن لکم من شیء من هذا فکلو منها ریا یعنی اگر ببند  
 زن شما بخوشی نفسی خود چیزی از مهر خود پس بخورید آنرا خوش و گواردند و فرمود در عسل فیه شفا للناس پس  
 چون باینکه اسباب شفا جمع گردد امید حصول آن بفضل خدا غالب آید و هو الشافی اللهم شفا شفا ما جلا  
 بحق القرآن العظیم و بهر که بیک الکریم اللهم صل وسلم علیه و صل و تعبیر رویا از آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم تعبیر معنی تفسیر است عبرت الروایه بتخفیف و تشدید هر دو آمده و تشدید برای مبالغه است و رویا بضم را و  
 سکون هجره آنچه بر بند شخص در خواب بیان حقیقه رویا بر طریق تشکلین و حکما در شرح مشکاوت کرده شده است  
 در چهار آنچه بر طریق محدثین در کتاب مذهب وارد شده اگر کرده می آید قاضی ابوبکر بن العزلی که از اعظم علمای  
 مالکیه است گفته که رویا در کافی است که پیدا میکند خدا تعالی در دل بنده بردست ملکی یا شیطانی بمقتضی آن  
 یا تعبیرات آن و حاکم و حقیقه روایت کرده اند که طاقات کرد عمر علی راضی الله عنها و گفت یا ابا الحسن مرویست  
 رویا پس بعضی از آن صادق آید و بعضی کاذب می آید گفت نعم شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله  
 و سلم میگفت نیست هیچ عبودند آنکه خواب میکند پس بر بگرد خواب گمراگه بیرون می آید روح او بسوی عرش  
 پس بیدار میگردد و آن عرش آن رویاست که صادق می آید و اگر بیدار میشود و پایان عرش کاذب می آید و روی  
 از حدیث را صحیح نمیدانند ابن القیم حدیث آورده که روای مؤمن کلامی است که میکند او را پروردگار تعالی و  
 تقدس حکیم ترمذی گفته که بعضی از اهل تفسیر در قول متعالی ما کان لبشر ان ینظر الله الا و جیا او من بار حجاب  
 گفته اند من و را حجابی فی المنام و روای اینها صلوات الله و سلامه علیه و می دست بخلاف غیر ایشان پس

درج نبوت

صلی الله علیه و آله

۱۰

دری نمی دریا که در علی زین را که در می خورد است بخلاف رویای غیر انبیا که گاهی ما نمیگرد و او را شیطان و در  
 بخاری از حدیث انس آورده که رویای حسنه از مرد صالح میخورد است از پهل و شش جزو از نبوت و گفته اند که مراد  
 غالب رویای صالحین است اگر نه مرد صالح می بیند گاهی اشیاء را ولیکن ما در است از جهت قلت تکلیف شیطان انصلا  
 بخلاف غیر صالحی که صدق در روی ما در است از جهت علی تسلط شیطان بر ایشان و در اینجا اشکال کرده اند که بودند  
 رویا جزو نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت قطع گشت بموت نبی صلی الله علیه و آله و سلم و جواز داده اند که اگر نبی است  
 صلی الله علیه و آله و سلم پس است از اجزای نبوت حقیقا و اگر از غیر نبی است پس می جزو است از اجزای نبوت پس  
 مجازا باعتبار تشبیه رویا به نبوت از افاده علم و بعضی گفته اند که مراد چهار علم نبوت است و نمون اگر چه قطع شد علم او با  
 است از امام مالک سید که ای تعبیر کند رویا را هر کس گفت ایایه نبوت بازی میکند بعد از آن گفت المراد از نبوت النبوة  
 مراد می همان تشبیه رویا است به نبوت از جهت اطلاع بر بعضی خوب و بعضی گفته اند که جزو نبوت است نبوت و صفا  
 و کسیکه میگوید اشهد ان لا اله الا الله با و از بلند میگویند و از نمودن این سخن حقیقت باعتبار مقول زیرا که جزو غیر کل است  
 نبوت مجموع این اجزاست هر جزو نبوت نیست مع این ظاهر است ولیکن افضل از آنست که در نبوت داخل است نبوت چهار است  
 از مجموع آن جزا و قافهم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم باقی نبی اند  
 از من بشرات مگر رویا و حدیث ابن عباس رضی الله عنهما نزد مسلم و ابی داود آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 برداشت پرده خانه را و سر مبارک را بسته بود بعباده در مرضی که رفت از نیالم و مردم صف بسته ایستاده بودند پس  
 ابی بکر رضی الله عنه گفت ایها الناس باقی نماز بشرات نبوت مگر رویای صالح که می بیند از اسلام پا دیده میشود  
 برای او و تعبیر بشرات باعتبار غالب است و الا بعضی رویا مانند هم می باشد و صادق هم نمایه متشکل آنها برای  
 مسلم هم رفیق با استعداد کند برای خبری که واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود خاصی ابوبکر بن العولی گفته که اگر  
 نبوت نبیانه حقیقا آنرا مگر ملک یا نبی و آنچه اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین مقدار است که رویای  
 جزوی از اجزای نبوتست فی الجمله زیرا که در روی اطلاع بر بعضی از خوب بودی از وجهه لا تفصیل نسبت به  
 است بحرف او در حد نبوت و امام بازی رحمة الله علیه گفته است که لازم است عالم با که با آن هر چیز را جمله و تفصیلا و  
 و تحقیق گردانیده است متعالی مگر عالم واحدی که واقع است نزد آن پس بعضی از آن خبری است که دانسته میشود  
 مراد آن جمله و تفصیلا و بعضی آنها است که دانسته میشود جمله تفصیلا و رویا از این قبیل است و در حدیث نیز  
 روایات مختلف آمده و در بعضی جزو نبوت است و در بعضی جزو نبوت است و در بعضی نبوت است و در بعضی نبوت است

بعضی سده و عشرين و در بعضی اربعه و عشرين پس در ثبوت آن فاقد مشهور است و در بعضی است و بعضی  
 از برای عدد ذوات مشهور که سده و عشرين است مناسبت پیدا کرده اند گفته که احتمالی و می فرستاد بسوی  
 خود شاه در بنام بعد از آن می فرستاد و لحاظ باقی مدت حیات و دور نبوت همه بیت و در سال است و نسبت  
 شاه به بیت و در سال نسبت کجاست به چهل و شش این وجه مناسب معقول است اگر ثابت شود که  
 و می در ابتدا می نوبت شاه در بنام بود خطابی گفت که از اهل علم در تاول این عدد قوی گفته اند که ترکیب  
 نیست که ثابت گردد نمی شنویم ما در آن خبری فاضلی و نه ذکر کرده مدتی درین باب چیزی و مجرد وطن خبری  
 گفته و الاطن لا یعنی من الحق تینا و لازم نیست بر آنکه هر چه نمی باشد علم آن بدانیم ما آنرا مانند اعداد کلمات و  
 ایام پیام و رقی چهار و جز آن و نیز این بر مناسبت در اعداد که در آیات دیگر آمده جاری نیست پس اولی بلکه  
 واجب تفریق است بعلت شایع و اعدا علم دیگر با که در حدیث آمده است که اصدق الروایا بالاسود است  
 ترین و یارو یای است که وقت سحر چید راه الترمذی و العاری و مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آورده  
 که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه تقارب شود زبان دروغ نمی شود و یای مسلم در است ترین  
 شما در روایا است ترین شاست در سخن و در معنی اقرب زمان و در قول آمده یکی آنکه معنی اولی و ثانی  
 زمان لیل زمان چهار است و آن وقت استوای آنهاست در ایام بیچ که وقت اعتدال طبائع اربع و  
 استوار لیل و نهار است همچنین است جبارت قوم و ظاهر آنست که ایام خریف را نیز گویند که وقت تحویل نیست  
 و وقت استوار لیل و نهار است و معین نیز بر آنست که اصدق روایا نزد اعتدال لیل نهار است و در اینجا بحث  
 کرده اند که برین وجه فاعله تعیین مسلم است زیرا که اعتدال طبائع درین وقت مخصوص مسلم نیست و جانشین آن  
 حال که در خارج از نهاره اعتبار است اطلاق صدق بر یای او منقول قول دیگر آنکه براد با اقرب زمان آنست  
 مدت است ترکیب پیام ساعت و نایند میکند این را حدیث ترمذی که بلغظ فی آخر الزمان لا تکذب روایا  
 آورده و این مسکین از بعضی مشایخ خود شنیده است که براد با اقرب زمان موت است و بعضی گفته اند که براد  
 زمان مذکور زمان مهدی است که زمان بسط عدل و کثرت امن و بسط غیر و نذوق است زیرا که آن زمان  
 کوتاه خواهد بود از جهت وجود لذت و طیب حیش و بعضی گفته اند که آن زمان طائفه است که باقی مانده است  
 بن مریم علیها السلام بعد قتل و جلال و اهل این زمان احسن اند در اول از میان این امت بعد از  
 صدر اول و اصدق اند در اقوال و ازین جهت گفت و آخر این حدیث و اصدق حکم بعد از اسلام

جزایر

۱۳۳

حدیثاً و وجه اعتبار صدق قول در صدق رویا ظاهر است چه هر که صدق میورند روشن میگردد دل او  
 و قوت می پذیرد ادراک او و نقش میگردد معانی بر وجه صحت و سداد و هر که بیداری وی صحیح و سالم است  
 خواب او نیز همچین خواهد بود بخلاف کاذب و مغلط که فاسد و مظلّم است قلباً و پس نمی شد مگر کاذب و  
 اضغاث امیاس نامی بیند صادق بجز صبح و کاذب صحیح و لیکن اکثر اغلب همچنان است که گفته شد و نیز در حدیث  
 آمده که چون بیدگی از شما در خواب چیز را که دوست میدارد و آنرا پس آن از خداست و باید که حمد گوید خدا را بخواب  
 و تحریف کند آن دیگر چیزی بیند که ناخوش دارد و آنرا پس از شیطان است و باید که استعاذه کند بجز از آنکه  
 و دیگر کند آنرا نزد کسی و ضرر نیکند راه الهی از وی و در روایت مسلم آمده که خواب بد از شیطان است و خبرند کسی  
 بان و باید که گفت کند بجانب است چه بد و تعویذ کند از شیطان و در روایت دیگر آمده که نخبید از پهلوی  
 پهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده که نماز کند و تحریف کند بان که صیب بسیار و در روایتی مگر عالم از صاحب  
 و بخواند آیه اگر کسی را و نیز آمده است که رویا بر پای پرده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود تا آنکه تعبیر  
 کرده نشود و چون تعبیر کرده شود واقع میگردد و نیز آمده است که رویا را اول کسی راست که تعبیر کند یعنی هر چه  
 تعبیر کرده شود همان شود و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواهد بود که مفسر عالم باشد و صواب  
 کند در تعبیر و اگر صواب کند برسد دیگر را کنا قالوا و باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند محل بر آن جانب کند از عائشه  
 رضی الله عنها آمده است که گفت زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد ز من غائب است  
 گناشت است مرا حال در جواب می میم که ستون خانه شکسته است و نایبده ام کودک که چشم فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم باز آید مرد تو انشاء الله تعالی صبح سالم و بزائی تو غلام بیکو کار ما و این زن یکبار دیگر  
 و آنحضرت را در خانه نیافت و من قصه خواب او را پرسیدم پس گفت خواب خود را و گفتم من چه تعبیر خواب او که  
 اگر این خواب تو راست است بیز روح تو و بزائی تو غلام بیکو کار ما پس نشنت آن زن مگر میگردد پس آن مرد  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بازمان ای عائشه و این چنین مکن چون تعبیر کنید خواب مسلمان را تعبیر کنید بخیر  
 عمل کنید بر آن زیرا که رویا واقع میشود بر آنچه تعبیر کرده شود بان و نیز آمده است که معا بر پیش از تعبیر گوید خیر  
 و شر را خدا بنا بعد از آن تعبیر کند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز اینچنین میگردد و گفته اند که آنرا با طهارت  
 است که تعبیر کند خواب را نزد طلوع شمس و نزد غروب آفتاب و نزد زوال و نزد شب اینچنین آورده است صحاح  
 مواهب و وجهش ظاهر نیست و حدیثی هم درین باب نقل نگرد و اگر گویند که این اوقات اند که نمازها

و خواب

تعبیر  
معا  
عموم



مکروه است پس وقت استوایم باید ذکر کرد مگر بزرگتر زووال اشارت بان کرد و منع در لیل چیست و تحقیق ثابت شده است در حدیث صحیح که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از نماز با دعا بر میگشت می پرسید از صحابه آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی از شب پیش کر میکرد و هر کدام از ایشان خوابی که دیده بودی و تعبیر میکردی صلی الله علیه وآله وسلم و بخاری در صحیح خود باین عقد کرده بعنوان باب تعبیر الروایا بعد صلوة الصبح لیکن این پیش از طلوع آفتابست معنی تعبیر در وقت طلوع موقوف است بر دلیل و دلیل بران خبر کراهت نماز در آن اوقات ظاهر نیست و در عبارت مواهب شاری باین واقعت و آنکه بعضی گفته اند که مستحب آنست تعبیر کند بعد طلوع شمس تا زینت و از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رو میکند بران و در وجه سوال آنحضرت از صحابه روت و یا آن گفته اند که آنحضرت منظر نبیانت فرمود که بود میخواست که از جای ظاهر شود معلوم نیست که این معنی از کجا میگویند و ظاهر آنست که مقصود از سوال مذکور تعریف حال صحابه که هر یک ناگوار رسیده و بدبیر آن چه باید کرد و مشلح طریقت که معاملات مردان و واقعات ایشان را میپرسند علاج میکنند یا تبایح همین سنت خواهد بود و الله اعلم و بعضی علما گفته اند که تعبیر روایا در صلوة صبح اولی و اقرب نسبت باوقات دیگر از جهت لفظ صاحب یار و یا بسبب قرب عهد بان و گاهی عارض میگردد نسیان و از جهت حضور زمین عابر در آن وقت بجهت طیب هوا و نورانیت قلب و قلت شغل وی بفقرت و را مورعاش و از جمله آنرا این است که صادق اللهجه باشد و بر وضو بخسب و بر جلودا چنانکه سنت است در خفتن و بخواند در وقت خواب فاتحه سورته و الشمس و البیل و التین و سورته اخلاص و معوذتین و بگوید اللهم انی اعوذ بک من شی الالهام و استعیر بک من تلاعب الشیطان فی الیقظه و المنام اللهم انی استعیر بک من تلاعب شیطان استغنی فی نسائی ما احب باید که عرض نکنند بر دشمن جاهل تا بعلت جهل و باعث عداوت بر جانب غیر خیر عمل نکند و تمامه روایا نسخه در دو قسم است یکی اصغرات احلام و آن خوابهای پریشان و کاذب چنانکه کسی آبه بیداری خیالهای فاسد پریشان در خاطر میگرد و وضعت در لغت بمعنی خس و خاشاک در نیم آینه و فی الصراح ضغث دشته گیاه در اینجهت شبک تر اصغرات احلام خوابهای شوریده و ضغث الحدیث در آینه متن سخن و احلام صحیح حلم بضم خواب که بالغ بیند و این قسم روایا معتبر نیست و تعبیر ندارد و گاهی بجهت تلاعب شیطان است تا آنکه بگویند که را در آنرا می را و مخزون سازد مسلما آنرا چنانکه کسی بیند که بریده شده است سر او و در پی آن پیروید و یاد کرده است یا در جائی هو لسا که اعتماد و خلاصی ندارد از آن روایت کرده است مسلم از جابر رضی الله عنه که اعرابی آمد گفت یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است و

زینت و کلاه برائی است

من در پی آن میروم پس منت کرد اورا آنحضرت و گفت خبر ده بگفت شیطان بود منام و چنانکه بینه که نوشته است  
 میکند اورا بفعل حرام و مانند آن از محال یا هر چه در بیداری از حدیث نفس میزدی گالی دادد چنانکه در خواب  
 می بیند یا آنچه غالب است بر مزاج او از بنم یا صغریا دم یا سو و اشلا موثق آن چیزی در خواب می بیند چنانکه  
 بگفته آه با بینه و صغریا و آتش و رنگهای زرد بید و موسی رنگهای سرخ بید و سو و صغریا و دودها و چیزی سیاه  
 بینه و امثال آن قسم دوم رویای صادق است مثل رویا انبیا و تابعین ایشان از صاحبین گاهی غیر ایشان  
 نیز بر سبیل قدرت اتفاق می افتد و در بخار است رویای صادق در رویای صادق و ظاهر آنست که بر روی یک  
 معنی و بعضی فرق کنند که صادق است باشد و صاحب آنکه موافق مقصود بر حسب خواه نماید و این در رویا انبیا  
 و صاحبین نسبت با مور آخرت یکی باشد و اما نسبت با مورد دنیا بحسب ظاهر دلخواه نیست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم روز احد دید که گاوانرا ذبح میکند و در شمشیر خود دید که رخنه افتاده است تعبیر کرده ذبح بقوه را با آنچه رسید  
 اصحاب او را در آن روز رخنه شمشیر کشته شدن دی ان اهل بیت وی یعنی حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبدالمطلب  
 بعد از آن عاقبت مرتضیان است وقوع و نصرت بر خلافت اجمعین مردم همه بر سه قسم اندستور الحال و غالب  
 بر ایشان استوار صدق و کذب است و فتنه و غالب بر ایشان اضعاف است فدا و راست بر ایشان صدق  
 و کفار صدق ایشان بجایه نادر است و از بعضی کفار صادق تیری افتد چنانکه رویای صاحبی اسمن با یوسف  
 علیه السلام و رویای ملک ایشان غیر ذلک و در حدیث آمده است که صدق الروایا بالاسرار و ذکر کرده اند بعضی علما  
 که رویای اول لیل و رنگ می افتد تاویل آن و از نصف ثانی تفاوت اجزای او و ثناب اسرع از همه رویای  
 سواست خصوصاً در طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده است که اسرع رویا در تاویل رویای قیل و لیل  
 است و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رویای نهامش رویای لیل است و نسا حکم مردان دارند و بعضی گفته اند  
 که زن چون چیزی بیند که نه اهل آنست آن رویای نوع است و همچنین رویای عبد برای سید او همچنین رویای طفل  
 برای پدر و مادر است و الله اعلم و صل رویا و تعبیر که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی است بسیار است  
 از آنجا که رویت لیل و تعبیر آن بطلیم بخاری از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 میفرموده و آثار آن که من در خواب بودم آمده شد نزد من شش شیرین نوشیدم از آن شیرینانگه می بینم سیرابی را  
 که بیرون می آید از ناخنان و در روایتی نوشیدم شیرینانگه می باجم آنرا که روان میگرد و در گهای من بیان پوست  
 و گوشت پسته را دم آنچه زیاده ماند آنان مرعرا گفتند صحابه پس چه تاویل و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله

و در حدیث صحیح است

و

گوشت بچیم شیخ ابن ابی عمیر کہنے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لہن را بجمت اعتبار بچیری کو ظاہر  
 شدہ بود آنحضرت را باعلیٰ از پیشی در شب مولج ہنگامی کہ آئندہ شد نزد آنحضرت قدح خمر و قدح لبن تا از ہر کلمہ  
 کہ نہوشدا اختیار دارد پس اختیار کرد آنحضرت لبن یا پستہ گفت و اول جبرئیل علیہ السلام اختیار کردی تو حضرت را  
 یعنی دین را و در بعضی احادیث در فروع تاویل بظہرت آئمہ و بعضی روایات بعلم آدمین آئمہ و وجہ تعبیر لبن را  
 بعلم کثرت نفع اوست و بولون او سبب صلاح بدن پس علم در غذای ارواح مانند لبن است در غذای بدن صلوات  
 آن گویند کہ مثال علم در عالم لبن است و الحمد للہ این مسکین در بعضی منامات صدقہ حضرت رسول صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم باین سعادت و بشارت مستبعد و مستبشر گشتہ می بینیم کہ سبوحہ نو و پاک تر از شیر لطیف شیر خوش  
 لطمہ یافتہ است و آن ہمہ را کشیدہ و فرو برہ است امیدوار است کہ نصیبہ از علم دین مشرف و مخطوط گردد و  
 بار دیگر نیز کا سہ ہنگام از شیر سفید در غایت سفیدی لطیف لطیف خوردہ و الحمد للہ علی ذلک انرا بکلمہ رویت است  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قمیص یا و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آئمہ کہ فرمود آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در اثنای آنکہ من در خواب می بینم مردم را کہ عرض کردہ میشوند بر من بر بدن ایشان  
 چرا ہناست بعضی از ان ہنہا میرسد پستانرا و بعضی دون آنست گذشت بر من عزیز الخطاب بروی ہنہا می آست  
 کہ می کشد انرا یعنی دستانرا زمین و دون دو احتمال دارد یکی آنکہ کوتہ تر از ان چنانکہ بخلق سپیدہ باشد دیگر آنکہ  
 بایان تر از ان بود چنانکہ بسود سپیدہ باشد پس ہر از ترنخت خواهد بود و موید این احتمال است روایتی کہ حکیم برسد  
 در نوادر الاصل آوردہ بعضی از ان کسی بود کہ قمیص او تاسرہ است و بعضی تا انصاف ساق و وجہ تعبیر از دین  
 بقمیص نیست کہ قمیص می پوشد عورت ما در دنیا و دین می پوشد در آخرت و حاجب میگردد از ہر مکروہ و اصل دین  
 باپ قول حق تعالی است و لباس التقوی ذلک خیر و بعضی گفته اند کہ وجہ آنست کہ دین ستر میکند عورت جہل را  
 چنانکہ می پوشد قمیص عورت بدن را پس انرا کہ رسیدہ است تا سینہ می پوشد دل او را از کفر اگر چه در کتاب سعادت  
 میکند و انرا کہ بایان تر است و فرج او ظاہر است و بایامی ہونا پوشیدہ شئی میکند بسوی محصیت و انرا کہ بایان  
 رسیدہ کسی است کہ پوشیدہ است تقوی از جمیع وجوہ و آنکہ می کشد قمیص خود را زیادہ بر انست بمل صلح کامل  
 و در انہا پس بایان تر است انرا کہ رسیدہ است موجودی کہ بلکہ بعضی از ایشان و مراد بدین عمل مقتضای  
 اوست از حرص بر امتثال او تر حاجت بمانہی بود عمر راضی اللہ عنہ بدین باب مقام عالی و از نجیب  
 معلوم میشود کہ اہل دین تمنا حاصل اند در دین بقبالت و کثرت وقوت و صنعت و این از اشکال آنست کہ کلمہ

در تمام و مذموم است در نقطه و آن جز تمیص است که مذموم است شرعا از جهت ورود و حیدر تطویل و  
عالم تمام و از تکلیف نیست و این مشابه آنست که در شب سوز قلب شریف را در طشت طلا شستند و آنرا  
روایت سوارین در دستهای شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و تعبیر آن بکذا بین ابوهریره روایت میکنند  
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در انشای آنکه بودم من در خواب ناگاه واده شد مرا از آنها زمین  
کنایه است از خرابی کسری و قیصر و غیره که فتح کرده شد بر امت و سی و احتمال دارد که مراد معادن ذهیب و فضه  
باشد فرمود پس نهاده شد در هر دو دست من و سوار از طلا پس کران و مگر نه آمد بر من و اندو گهین ساختند  
مرا پس حی کرده شد بین که فتح کن این سوارین را پس نفع کردم آنها را پس رفتند سوارین و در روایتی بریزند  
پس تاویل و تعبیر کردم سوارین را بآن دو کذاب که من میان ایشانم یکی صاحب صفا دیگری صاحب تاه  
که دعوی پیغمبری کردند پس کذاب دو بودند یکی اسود عیسی که در مین دعوی نبوت کرد و کت او را فیروز در  
پیش از وفات آنحضرت و وحی آمد بوی صلی الله علیه و آله و سلم قبل و سی در مرض موت قبل موت پس  
خبر داد قبل و سی و فرمود قلله العبد الصالح فیروز الدیلی و فرمود خازن فیروز دیگر سبک کذاب که دعوی کرد در  
یماه که بلدی است از بلاد حجاز کشته شد در خلافت صدیق و قصه او مشهور است و در وجه کذابین و سوارین  
گفته اند که کذب وضع شنی است در غیر مجلس پس چون دید آنحضرت در ذراعین خود و سواران طلا و نوبند  
اینها از لباس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که اینها صلیه نسا مانند آنست که ظاهرا خواهد شد کسی که دعوی  
کند چیزی را که نیست اهل آن و نیز در بودن از ذهیب که منزه است در اینرا پوشیدن آن دلیل است بر کذب  
و نیز ذهیب مشتق از ذهاب است بمعنی رفتن پس آنست که آن چیز نیست که بیرون و زائل میگردد و متا که شد  
این باذن کردن حق سبحانه و او را بیخ کردن آنها را پس نقد و پریدند پس دانست که ثابت نیمانند آنها و گاه  
وی صلی الله علیه و آله و سلم بوحی که آمده است از آنکه میکند آنها را از جای آنها و قرطبی گفته که مناسب تاویل  
مرا این روایرا آنست که اهل صفا و اهل ایما را سلام آورده بودند و بودند مساعدا را سلام را پس چون ظاهر شد  
در آنجا و کذاب پس تا سرکی کردند بر اهل این دو بلده بآرائش دادند کلامهای خود را و عادی باطله خود و خود  
خوردند اکثر آنها پس گویا بدین بنزله بدین شدند و سوارین بهتر که کذابین بودند و کلام آنها از ذهیب است  
بآرائش دادند آنها کلام خود را و زخرف نام ذهیب است استی و بعضی در وجه تاویل سوارین بکذاب  
گفته اند که سوار در دست مشابه است بقید مرست ما چنانکه در پامی میباشند قید منع می کند دست را در دست

از محل و تصرف گویا که زمین گرفتند هر دو دست شریف را و گذاشتند که محل و تصرف کند هر دو دست که او در  
ایطیبه و از آنجا رویت زن سیاه زولیده موسی که بیرون می آید از مدینه و تعبیر آن تعقل و با مدینه بجهت رویت  
که دعاست بخاری از حدیث عبداللہ بن عمر کہ فرمود آنحضرت دیدم امرأۃ سودا زولیده سورا کہ بیرون آمدہ است  
از مدینہ واقامت کردہ بہت متعجبیم و سکون باو فتح آوغین معجمہ نام جحفہ است بضم جیم و سکون حار مہل و  
و کا کہ نام موضعی است بدان کہ مدینہ مکرمہ و ساکن بودند در وی بود پس تاویل کردم آنرا کہ وہابی مدینہ نقل کردہ  
بسوی جحفہ در مدینہ پیش از قدم مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و باو تپ بسیار بود پس آنحضرت  
و را بر آورد و در دیار کفر فرستاد و در وجہ تعبیر و تمثیل و با امرأۃ سودا کہ گفتہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
بجافت از لفظ سودا سورا کہ معنی بدی است و در آنرا کہ معنی حد است پس تاویل کرد بیرون رفتن او را بر آمدن  
معنی چیزی کہ جمع کردہ است آنرا اسم او کہ سودا است و تاویل کرد ثوران راس او را کہ آن بدی کہ می بخت  
شرا بر رفتن فرزوانی گفت کہ اہل تعبیر میگویند کہ ہر چیزی کہ غالب است بروی سیاہی در روی وی مکرہ و غمگین  
می باشد و گفتہ اند کہ ثوران راس تاویل کردہ میشود بہ تپ زیرا کہ وی می بر انگیزد ابدان را بلرزدین و گردیدن  
کہ تپ سوداوی کہ بیشتر دشت می آرد و از آنجا رویت سیف کہ می جنبانید آنرا و گستاخ شدن سیف و بانان  
بحال خود در روایتی موسی آمدہ است رضی اللہ عنہ کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیدم در نام کہ من  
جنبانیدہ ام شمشیر را پس گستاخ شد پس جنبانیدم بار دیگر پس گستاخ بہتر از آنچہ بود تاویل کردم آنرا با تپ آوردن  
از فتح و اجتماع مومنین دور و کہ گفتہ اند کہ آنحضرت تعبیر کردند صاحب سیف را زیرا کہ جملہ زور و غلبہ وی صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم با ایشان بود و تعبیر کرد جنبانیدن شمشیر از امر کردن ایشان را بحرب و شکستہ شدن شمشیر بوجہ  
بر ایشان و جنبانیدن بار دیگر خود کردن بحالت اصل از اجتماع ایشان و حاصل شدن فتح و جمعیت ایشان را  
و این منام در قضیہ غزوہ احد است و در مواہب صافی دیگر ذکر کردہ است ہم از ابی موسی کہ فرمود آنحضرت صلی  
علیہ وآلہ وسلم کہ دیدم در منام کہ من ہجرت میکنم از آنکہ بسوی ارضی کہ در وی نخیل است پس خیال کردم کہ آن  
ارضی یا مد باشد یا ہجر ختمین کہ در آن نخیل بسیار است پس اندان دانانیدند کہ تپ است و در روایت امام احمد و  
غیر وی از جابر بن عبد اللہ کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیدم من کہ گویا در من حصینہ مد آمدہ  
و دیدم گاوان را کہ ذبح کردہ می شوند ناگاہ آمد خدا تعالی غیر ثواب و صدق را پس تاویل کردم من  
حصینہ را بدینہ و تاویل کردم ذبح گاوان را کہسانی کہ کشتہ شدند و از اعدا از اصحاب رضی اللہ عنہم

و

و تاویل کردم باینچه آورد خدا تعالی از فتح و ثواب و صیبر و جهاد و قتال روز بد تا آخر فتح مکه در مشکوٰۃ ذکر  
 هجرت و ابهام موضع آن و تعیین شیرب و شهر سیف و انقطاع آن و عود آن بحالت اصلی در یکی است جمع  
 کرده و ذکر قبر بحوان در حدیث نگرده قد برهان بجزایات است صلی الله علیه و آله و سلم که بر چاهی است و آبکشند  
 روایت از ابیریه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام و بر آن  
 چاه دلوئی است پس کشیده ام از آن چاه آب القدر که خدا خواست پس از آن آمد بن ابی قحافه و کشید از آن چاه کوزه  
 دلو آب و در روایتی آمد ابو بکر و گرفت دلو را از دست من تا در راحت اندازد مرا و در روایتی پس ندیدم هیچ کس را  
 ترازوی که عمل کند همچو عمل او پس گشت آن ز نوب غیب و غرب نبعث عنین محم و سکون را دلو بزرگ و دلو بفتح ظل  
 یعنی دلو پر آب و در کشیدن وی آب اضعف است و خدا پیام زد او را پس از آن آمد عمر بن الخطاب پس ندیدم هیچ  
 عبقری از مردم را که می کشید آب را مانند کشیدن این خطاب تا سیراب شدند مردم و عبقری از قوم سید بزرگ  
 و قوی و توانای ایشان را گویند و عبقری اصل زمین پر باران گویند و عرب هر چیز از مردم و جامه و فرش و جز آنرا  
 که در رعایت قوت و حسن لطافت باشد بوی نسبت کنند کذا فی الصراح و فی القاموس العبقری موضع کثیر البین  
 العبقری الکامل من کل شیء و السید و الذی لیس قه شیء و الشدید و در روایتی آمده پس میکشید غیب را تا آنکه  
 سیراب شدند مردم و پر شد حوض فمدون شدند و ما به میگویی که گفته است نووی این مثالی است که جاری شده  
 در این دو خلیفه را از ظهور آثار صالح ایشان و انتفاع خلایق بایشان و اینهمه ما خود است از آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم زیرا که صاحب امر است پس بایستاد و در امر دین اکل و اتم از همه و تقریر کرد قواعد دین و محکم ساخت  
 اساس ملت را صلی الله علیه و آله و سلم پس خلیفه شد او را ابو بکر و قتال کرد اهل روت را و قطع کرد آخر ایشان را  
 تا باقی نماند از ایشان کسی بعد از وی خلیفه شد عمر پس فراخ شد دائره اسلام در زمان شریف وی پس تشبیه  
 کرده شد امر دین اسلام را بجای که در وی است که در دست حیات ایشان و صلاح کار ایشان و در قول آنحضرت  
 که فرمود گرفت ابو بکر دلو را از من تا راحت بخشد و اشارتست بخلافت ابو بکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت  
 راحت است از گد دنیا و تعب آن پس قیام نمود به تدبیر امر امت و معاناة احوال ایشان و آنکه فرمود در کشیدن  
 وی ضعف است اخبار است از قصر مدت ولایت وی دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم  
 بایستاد تا ولایت عمر رضی الله عنه چون دوازده سالش از قتل ناس بوی و التماس یافت دائره اسلام  
 بکثرت فتوح و مصر مصر و تدوین دوا دین و غنیت در قول وی صلی الله علیه و آله و سلم و نیز آنکه در بعضی

ز زحاک

روایت مذکور است فیصله و اثبات ذنبی بگله این کلمه است که در مقام تمهین و اداسی لشکر میگویند و از آنجا است  
که روایت کرده است مسلم از انس و گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود دیدم امشب در خواب  
که خانه عقبه بن رافع که صحابی است رضی الله عنه ابن خالده عمر بن العاص یک طبق رطب این طاب پیشین آن  
آورد و رطب این طاب نوعی از رطب مدینه منوره است و این طاب شخصی بود که این نوع از رطب بوسی منسوب است  
که پیدا کرده و نشاند و آنرا با خوش میداشت خوردن آنرا رطب ابن طاب و تمر ابن طاب میگویند با داد تعبیر فرمود  
که عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت این معنی را از عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده  
که رفعت و عاقبت ایشان راست و رفعت را از ابن رافع گرفت و ذنبی که اختیار کرده است مرایش از خدا تعالی  
شیرین خوش آمد ایشانرا این را از لفظ رطب بن طاب گرفت اینها جمله از مناجات است که آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم خود دیده و تعبیر نموده است ولیکن پوشیده ماند که تعبیرات آنحضرت نیز مجرد استنباط مناسباتی است  
که ذکر کرده اند و نه چنانکه اهل تعبیر بناسباتی که ایشانرا روی و در اعتبار نمایند بلکه همه بوسی و الهام شده اگر بر عاقبت  
مناسبات هم باشند و نیست چنانکه درین حدیث روایت رطب ابن طاب معانی آنرا ساگر گرفته تعبیر فرمودند و  
عادت شریف بود که از اسامی معانی آنرا ذکر کرده قافل میفرمودند چنانکه در حدیث بریده اسلمی که در طریق مدینه در جهت  
پیش آمد که پرسیدم نام تو چیست گفت بریده فرمودند بر او را باز پرسید نسبت تو چیست گفت اسلمی فرمود سلم آنرا  
باز پرسید کدام اسلمی گفت از بنی سهم فرمود صحبت سهمک بخیران و لند تعبیر کرد سیف را به سونین و حال  
آنکه سیف را تعبیرات دیگر است نزد معبران مثل ولد و اخ و زوج و لسان و ولادت و امثال آن چنانکه ذکر کرده است  
طیبه و انداعلم و وصل آنچه گذشت بیان رویای آنحضرت بود که بذات شریف خود دیده اما آنچه صی با دیده  
و آنحضرت تعبیر کرد و نیز بسیار است و عادت شریف چنان بود که چون از نماز با عباد بر میگشت روی می آورد بصحبه  
و میفرمود هر که دیده است از شما امشب خوابی را باید که بخواند قصه آنرا بر من تا تعبیر کنم آنرا برای دی و اگر نمی گفت  
هیچکس خواب دیده بودی فرمودی یک با عبادی همچنین پرسید که از شما کسی خوابی دیده است گفتند نه  
از ما هیچکس خوابی فرمود اما من سه نیم امشب در دراک آمدم مرا و گرفتند هر دو دست مرا و بیرون آوردند  
مرا بسوی ارض مقدسه ناگاه مردی نشسته است و مردی دیگر ایستاده بود در دست وی انبوس است از آنجا  
که می خواند و بعد از آن گنج دی و در کله میکند تا برسد قفای او را و همچنین میکنند بلکه دیگر باشند آن باز به من  
گفتاه و دست چشوند بازی و باره انبوس را و در کله همچنین هر بار میکنند گفتم آن دو مرد این چیست گفتند

چک

۱۱۱

روان شویمی پسر دیگر نیز بهم دیدنی است پس بدان شدیم تا آمدیم بروی که بر پلوه خسته است و در  
 دیگر ایستاده است بروی سنگ در دست که می شکند باین سنگ سزاها پس چون باین زمان می غلط و سنگ پس  
 می رود این بروی سبوی سنگ تا بگردان و چون بازمی آید می بیند سزاوار که بهم آمده است و به شده و بحال خود  
 آمده است بازمی شکند سزاوار گفتم این چیست گفتند روان شویمی و این شدیم تا آمدیم سبوی سوزانی مانند  
 که اعلای وی سنگ است و منفل او فرخ و دران مروان دندان اندر پهنه نیروی آتش افزون است چنان  
 مشتعل میگردد آتش بالا میرود و اهل وی تا نزدیک است که بیرون افتند و چون فروی برد آتش بر میگردد و در  
 تنور پس گفتم این چیست گفتند روان شویمی این شدیم تا آمدیم به نهری که از خون است و روی بروی است  
 ایستاده در میان نهر و بر کنار نهر مروی است که پیش وی سنگهاست پس روی می آید سبوی مکرانه مروی که  
 نهر است و چون میخواهد که بیرون آید می اندازد آن مرد که بر کرانه نهر ایستاده سنگ ادر دهن وی پس از میگردد و اندازد  
 همانجا که بود و همچنین هر بار که قصد میکنند می اندازد در دهن وی سنگی و بر میگردد چنانکه بود پس گفتم من این چیست  
 گفتند روان شویمی تا رسیدیم سبوی مرغزاری سبز که در وی درختی است بزرگ و در بیخ آن درخت پیری  
 است و کودکان در نگاه مروی است نزدیک درخت در پیش او آتشی است که می افروزد آنرا پس در نزد آن مرد  
 بالای آن درخت پس در آوردند در اسرای را که میان درخت است که هرگز ندیده ام بهتر از آن اسرای در وی مردان  
 پیرانند و جوانانند و زنانند و کودکان پستریرون آوردند مرانان اسرای و بالاتر بردند و در آوردند در اسرای بهتر  
 و افزون تر در حسن از اول در وی نیز مردان پیران و جوانان پس گفتم من مران و مرد را چه تحقیق بسیار گردانیدند  
 مرا شب اکنون خبر دیدم از آنچه دیدم من گفتند نعم خبر دیدیم اما مروی که دیدی تو او را که پاره کرده میشود و کله  
 پس وی در دق گوی است که سخنان دروغ میگفت و نقل کرده میشد از وی تا میرسد آفاق عالم را پس که در  
 یوسی آنچه دیدی تا روز قیامت و آن مروی که دیدی شکسته میشود و سروی مرویست که تعلیم کرد او را خدا تعالی آنرا  
 پس خواب کرد از قرآن در شب خواند قرآن را و برخواست برای نماز شب و خواندن قرآن و عمل نکرد در روز  
 بقرآن کرده میشود بوسی آنچه دیدی تو تا روز قیامت و آنها را که دیدی تو که در تنور انداخته اند تا نیاند فائدا را که  
 دیدی در نهر باخوارانند پیری که دیدی تو او را در بیخ درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گرد  
 او نیامده اند و مردم اند که می افروزد آتش را مالک است خازن آتش و سزای نخستین که در آمدی تو سزای  
 مسلمانان است اما این اسرای سزای شهدار است و من جبرئیل و این میکائیل است پس برادر سر خود را پس



پس بر داشتیم سر خود را تا گاه می بینیم مانند بر سر روایتی ما تند بر سفید که می بارد و گفتند آن منزل نسبت گفتیم که با این  
 مراد داریم منزل خود را گفتند هنوز باقی است فرتر عمر که تمام نکرده است آنرا و چون تمام میگونی عمری می آبی منزل  
 خود را در راه البخاری و در حدیث زیادتی است که در روایت دیگر از بخاری آمده است و هر دو روایت در شکات  
 مذکور اند و از خواستب آنچه روایت کرده شده است از تعبیرات آنست که زراره عمر این نجفی قدوم آورد بر رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم در و قد خج پس گفت یا رسول الله من درین پناه که می آیدم خوابی می بینم که ماده خری که  
 گذاشته ام او را در قبیله زائیده است بزغال را که دورنگ است پیچید و سیاه پس فرمود آنحضرت آیا چست ترا  
 و اهی که گذاشته او را در خانه که حامله شده باشد گفت نعم و اهی هست و در خانه که گمان دارم که حامله شده باشد  
 فرمود آنحضرت تحقیق زائیده است آن داه علامی را که لپه است گفت زراره پس سبب چیست که سفید و سیاه زائیده  
 فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک آمدم فرمود آیا هست بتو بر صی که می پوشی از مردم گفت نعم سوگند بخدا می  
 که فرستاده است ترا بحق ندیده است آن بر صی از من هیچ مخلوقی ندانسته است آنرا فرمود این سفیدی سیاهی  
 در بیان آن بچید این است که اثر بر صی تو در وی ظهور نموده است باز گفت زراره و دیدم نعمان بن المنذر را در  
 خواب این نعمان بن المنذر یکی از ملوک عرب بود در زمان کسری که بروی دو گوشوار است و دو بازو بند و دو سوار  
 که زینهای زمان است فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن ملک عرب است که باز میگردد بحال خود و زینت  
 و بجهت و پوشش و بهیئت نیک گفت زراره و دیدم گنده سر بر او موسی که سفیدی موسی و سیاهی در اینجمله  
 است بیرون می آید از زمین فرمود این تعبیه دنیا است و گفت دیدم آتشی را که بیرون آمده است از زمین پس  
 جائل شده است میان من و پس من که او را عمر و میگویند دیدم آن آتش را که میگوید نطی و نطی زبان آتش  
 نام و فرخ است و میگوید بنیاد بنیامینم من شمار او اهل شمار او اهل شمار فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 آن بیخالیست که می باشد از زبان گفت زراره چیست آن گفته و گفتم است یا رسول الله فرمود نیک میکند  
 مردم با امام ایشان و ننگ ناگاه گرفت و ناگاه کشتن و ننگ لیر یا نیز گویند پست اختلاف و اشتباک میکنند همچو  
 اشتباک اطلاق را پس معنی استخوانهای که بهم مشبهک اند یکدیگر و آمده اند کنایه از هیچ و هیچ دور یکدیگر افتادند  
 و در هم آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت آن خود را فرمود بحسب المسی اینهم گمان می برد در این  
 بدکار که وی نیکو کار است یعنی اشتباه میشود که کارهای بد میکنند و نیک پندارند و مردم المؤمنین خدا را حق  
 شریک ندارد یعنی مانع از حق مسلمین نزد مسلمین شریک تر باشد از نوشیدن آب مراد کثرت تعاقب و تعدادی است گفتند

در حدیث

و اهل بیت نظر فرمودند که این میرزا زار از شکات نبوت محشو بجلالت حق گویو نظر صدق محلو با نواروی  
 ازین جلدت ظاهر شود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحدیثنا سبت و تشابهت و ظن و تخمین  
 نیست و اگر ازین راه بهم باشد احتمال تخلف و خلاف واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سولین را درین  
 میراج بشارت ساختند و فرمودند تعبیرش آنست که کلی عرب عاید بزینت و سبوت خواهد بود و سابقا گذشت  
 دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوار با احد دست خود گران و مکره آمد بروی جواش آنکه نمان بن استر با شانه  
 عربی بود از جانب اکاسره و ایشان سوار می پوشانیدند ملوک را و متعلی می ساختند بجلی و سوار لباس نمان بود منکر  
 و مکره نبود در حق او و موضع نبود در غیر موضع عرفا و اما آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرده است لباس  
 برای احاد است پس جایی آن بود که اندوگین سازد او را که از لباس وی نبود پس استدلال کرد بان برامری  
 موعود در غیر موضع و لیکن محمود شد عاقبت بر فتن و بریدن آن و از قیس بن عباد بضم عین تخفیف موعود درین  
 آمده که نشسته بودم من در مسجد مدینه در حلقه که در وی سعد بن ابی وقاص و عبدالسدر بن عمر بود رضی الله عنهم پس  
 گذشت عبدالسدر بن سلام و در روایتی در آمد مردی که بروی وی اثر ششوع بود پس گفتند جماعه که نشسته بودند ازین  
 مردی است از اهل جته پس گذرد دو رکعت نماز و سبک گذارد و بر آمد و رفتم من حدیثی وی و گفتم بوی که هنگامیکه در  
 آمدی در سبج گفتند این جماعه که این مردی است از اهل جته گفت نمی باید کسی را بگوید چیزی که علم ندارد بان و در حقیقت  
 نمی باید در ایشان را که بگویند چیزی که نیست در ایشان را بدان علم و درین سخن تواضع است از وی رضی الله عنه و ترس  
 از عجب و ترس آنکه شتار ایبه باصلح نکند و یعنی نیدانم که ایشان را از کجا علم حاصل شد یا نیغنی چیزی که هست این است  
 که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گویا مرغزاری است سبز در جایت فرامی و سبزی  
 و روی ستونی از آتین بلند که اسفل وی در زمین است و اعلا وی در آسمان و در اعلا وی آن عروه ایست و عروه  
 دست کوزه و ولو و مانند آن استعاره میکنند او را مر چیزی که محکم بگیرد آنرا میگوید پس گفته شد در ابابا بر گفته شد  
 و طاقت ندارم که بر آیم پس بر آمد مرا خدنگاری و برداشت جامهای مرا از پیش من پس آدمم بالای عمود و گفتم  
 عروه را و گفته شد محکم بگیر آن عروه را پس بیدار شدم و حال آنکه عروه در دست من بود پس عرض کردم این سخن را  
 بر سینه خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این روضه اسلام است آن عمود عمود اسلام و آن عروه عروه و ثقی و می  
 تو و حال آنکه ستمسکه بوده و ثقی و این قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تلخیص است بقول حق سبحانه من کفیرا بطاف  
 در یمن باید خدا ستمسک بالعروة الوثقی و در روایتی دیگر آمده که پیش آمد مردی و گفت بر خیز و گرفت دست و پس

زخم با وی ناگه مایه پیش آمدی شب شمال و خواستم بروم بان ماه پس گفته شد و باین ماه که این ماه هجرت  
 است و تو از اهل آن نیستی پس مایه پیش آمد جانب زمین پس گفت گیر این ماه و پیش آمد و اگر کسی  
 گفت بر آبرین کوه پیش فرم استم که بر آیم و هر بار که قصد کردم بر آمدن را با پایان افتادم و نتوانستم بر آمد و چون عرض  
 کردم این خواب را بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که منیع محشر است و اما بیل پس آن منزل شهادت نبی است  
 توانی و گفته اند که این از انعام نبوت بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که بعد از بن سلام شوید فرود است و در  
 زایش خود مرده در اول امارت سوی بدینه گفت صاحب این بینه این طریقی است از تعبیرت بحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم و انمودی است والا از آنچه منقول است از لطائف تعبیر و غرائب تاویل مجلدات حضرت آن توانم کرد و چون تا مل  
 کنی بدانی که هرگز هستی که داده شده است آنرا یکی از افراد است و علم با عمل همه آنها از اجزای پیوسته است صلی الله علیه و آله و سلم  
 و برکات تصدیق و از اثرات اهدا بهدی و طریق اوست و پر شده است زمین آن از روی صدق و صواب و عجب و عجاب  
 بحر صواب اگر استحضار کنی آنچه داده شده است با امام محمد بن سیرین از لطائف تعبیر آنچه شایع و ذائع است و پر شده است  
 بان اسمع حکم میکنی آنچه داده شده است بحضرت راضی الله علیه و آله و سلم از علوم و معارف احاطه نمیشود کرد با  
 عبارات و نیرسد بحقیقه و کنان اشارات و چون این ابن سیرین که یکی از این مسائل نقل کرده شده است از روی دین  
 تعبیر آنچه خارج از حد و حد است پس از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه خواهد بود زود الله فضلا و شرفا و عدا و امان  
 علینا سحاب علوم و معارف و تعطف علینا ابو اطفه و صل روایه کرده است بخاری و ترمذی از سوره بن جنید گفت  
 بود سوزند اصیله الله علیه و آله و سلم که بسیار میگفت اصحاب در آید دیده است هیچی از شما خوانی پس عرض میکرد هر که دیده  
 بودی از ایشان خوانی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ترک کرد سوال کردن ما اگر فردی  
 خوانی تا فردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن و پرسیدن سابقا معلوم شد و اختلاف که در نقل در سبب  
 کردن بحضرت سوال از روایت حدیثی است که روایت کردی و ابو داؤد است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 ترمذی است که دیده است از شما روایت کردی من دیده ام با رسول الله که یافرو داده است انسان سیزدهایی پس کسی  
 تو را بگوید پس ابلغ آمده تو و وزن کرده شده است ابو بکر و وزن کرده شده عمر و عثمان پس  
 آمد عمر پیشتر و داشته شد سیزدهایی پس از آن خواب اندوگین گردانید آنحضرت را و دیدیم ما که ایت و دیدی مبارک استی  
 پس بعد ازین هر سیدوی صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس را از رویا و گفته اند که سبب کسبت بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 این خواب ایشان را اختیار اوست سر عواقب اخبار مراتب هرگاه که بود این و یا کاشف منازل مراتب بسبب فضل حضرت

صل

در فضیلت

در فضیلت

ترسید که متواتر و متوالی گردد چیزی که مانع است در کشف ازان و مر خدا در ستر احوال خلق حکمت بالغه و مشیت  
 نافذ است که ذاتی المواهب یعنی آنچه تو دیدی از تفاوت مراتب اگر چه حق است اما کشف شده شدن این راه خوب است  
 که کشف اشاعت میکند و اگر چه آنحضرت تفضیل و ترجیح بعضی صحابه بر بعضی خصوصاً ابو بکر و عمر کرده و لیکن طایفه را  
 غرض رای و فعل در خلافت ایشان و ترجیح و تمیض آن بوده و لهذا در شکات در آن حدیث آورده که فرمود  
 آنحضرت علیه السلام خلافت نبوة تم یونی احد الملک من یشاور و در شرح نوشته که آنحضرت زبرد داشتن میزان این نصیب  
 که خلافت صرف که شوب نیست در وی از طلب ملک خلاف و نزاع ممتنی و متعنی میشود یا اقتضای خلافت عمر و استقامت  
 موجودیت تا عثمان دلالت میکند بر حصول مبارزت و خلافت وی و بر آنکه در زمن طلی مشوبست بلکه با وجود آن  
 خلافت تا زمان او هست و اما بعد از عثمان علی خود ملک مخصوص است و بعد از وی خلافت نبود که اقبال فی جمیع  
 و احد اعلم و بعضی گفته اند که وجه مسارت و کراهت آن بود و احد اعلم که برداشتن میزان دلالت دارد بر انخطا طریقه  
 اردین در زمان قائم بدان بعد از عمر رضی الله عنه زیرا که رعایت بجا زنت در اشیا می شمارید باشد و چون عباس  
 کرد و موازنت نباشد اینچنین گفته اند شرح حدیث و احد اعلم و از این قیبه نقل کرده اند که سبب که سوال از روی باشد  
 این رمل است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون میگذازد ناز صبح را میفرمود و حال آنکه در آنکند و است  
 هر دو پای خود را سبحان الله و بقره و استغفر الله ان اسکان تو با همتا و بار و میفرمود همتا و برابر است و مجری  
 است به همتا و غیر همتا کسی را که باشد گنا بان وی در یک روزی بیشتر از همتا بعد انان میگردوی مبارک  
 خود با جانب دم و میفرمود آید دیده است هیچ یکی از شما چیزی را از روی یا گفت این رمل پس گفتم یک روزی من دیدم  
 یا رسول الله فرمود خبر همتا و تشریقا و غیرنا و شرعی اعدائنا و الحمد لله رب العالمین بجان قصه روایی خود  
 گفت دیدم تا مردم را بر راه فرخ نرم میرودند جاده یعنی شاه راه پس در اشیا می نگه ایشان بر جاده میرودند شرف  
 گردانیدن راه ایشان را بر چراگاه غلیم که ندیدهاست هیچ چشمی مانند آن چراگاه و میدرخشد آن چراگاه در شب  
 و میبکد تری وی یعنی چنان تر و تازه است گویا آب می چکد از وی و همان چراگاه گونه گونی گیاه است و گویان  
 طیبس و ملاقی نام بگه شرع که او است و اهل آن که نخست ملازمه در وی هنگامی که مشرف و مطلع شده اند اهل  
 بران چراگاه بگیرند و آوردند یعنی تعجب نبود و همانا ز حسن و نصارت آن پسترس راه اند و اصل خود را در راه و کم  
 نگر همان راه را چپ و راست بعد از آن آمدند که دوم و اینها پیشتر از نخست چند چندان ایشان و مشرف شدند  
 بر چراگاه بگیرند آوردند پسترس راه اند و اصل خود را در راه پس بعضی از ایشان چرانیدند و بعضی رفتند و

حسن گفتند

برداشتند و ستمهای گیاه را و گند شدند بر زمین حال بعد از آن قدم آوردند عظیم و کثیر از مردم ایشان نیز چون  
 مشرف شدند تکبیر برآوردند و گفتند این بهترین منازل است یعنی خوش کردند آنجا را مقام و منزل ساختند  
 پس میل کردند و گشتند در چراگاه چپ و راست پس نگامی که دیدم من این را لازم گرفتم راه را و نه ایستادم آنجا  
 و تا آدم نهایت چراگاه را پس ناگاه من با توام یا رسول الله بر منبری که هفت درجه دارد و تود را اعلام در جانی و  
 بردت راست تو مردی بلند بینی گندمگون چون سخن میکنند بلند میگردد نزدیک است که بالارود از مردان در راه  
 و بر دست چپ منبری میان قد فریب پر گوشت سرخ خالهای بسیار بر روی چون تکلمی کند گوش میدارند سخن روی  
 بجهت اکرام و بزرگ داشتن او را و در پیش منبری است بزرگ گویا شما اقتدا میکنند بوی و ابلع میکنند او را  
 و در پیش او واقف است لاغر کلان سائل گویا که تویی انگیزی و بر پیوستنی یا رسول الله گفت حاکم این رویا که این  
 رطل است چون شنید آنحضرت برگشت رنگ روی وی صلی الله علیه و آله و سلم ساعتی پستتر کشاده شد آنحال  
 گویا وحی شد که در آنوقت آنحضرت را حال پیش آمد پستتر کشاده میشد پس شروع کرد و تعبیر آن خواب فرمود اما آنچه دیدی  
 از راه فلان نرم پس آن راه راست است که نموده ام بشما و شما بر اینید و اما چرا گاهی که دیدی تو آنرا دنیا و نصارت  
 و غصارت عیش دوست که بخشیده ایم طلب و نخواسته است وی ما را و نخواسته ایم ما او را و اما کله تانیه و تانیه و خوانند  
 آنحضرت فانا لله و تانیه را چون کله است که نزد اصابت مصیبت میخوانند مقصود اقبال آنجاست در  
 مزاج شهوات دنیا و اوطاق و توطی و استملاخ و انتفاع بتناع حیات دنیا چنانکه ملوک و امرا می است کردند اما تو این  
 رطل بر طریقه مصالحه خواهی بود و همیشه خواهی بود تا آنکه ملاقات میکنی بمن چنانکه گفته من با توام یا رسول الله  
 و اما منبر هفت پایه که دیدی آن دنیا است که عمر وی هفت هزار سال است و من بعد از آنم که پایه اعلاست  
 امام و دراز گندمگون که دیدی آن موسی است علیه السلام بگویم میکنم او را افضل کلام کردن خدا و قول  
 با وی بی واسطه امام در میان بالاسی پر گوشت من روی عیسی است علیه السلام بگویم می کنم او را بر زیاده در تبه او ترو خدا  
 و اما پیری که دیدی که ما اقتدا میکنیم بوی آن ابراهیم است صلوات الله و سلامه علیه و جعفرین ما نأخذ الا حلال  
 سال که دیدی می انگیزم من او را قیامت است که بر من و بر امت من قائم میشود و نیست هیچ نبی بعد از من نیست  
 هیچ امت بعد از امت من گفت سوال نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد ازین قصه هیچ کس را از آنجا  
 روی مگر آنکه می آورد مردی رویا ناپیش خود پس تحدیث نیکو در رویا و اذکار و امان قیامه و الطبرانی و البیهقی  
 فی الله لایل و سندوی ضعیف است و ان هذا علم باب هفتم در اسرار شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله

فی حدیث  
بن رسول الله  
و غصارة  
عیسای  
طیسا ولدنا  
نباچه

باب هفتم در اسرار شریف آنحضرت

و سلم لہذا عظیم کرامات و مجامع فضائل کمالات اسما شریفین اوست کہ فی ہذا محامد اخلاق و محاسن افعال و عیال  
 جمال و جلال ابد بدانگہ حق بل و علائحہ کردہ است جیب خود را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در قرآن عظیم  
 و غیر وہی انکتب حاویہ و بر زبان انبیا و رسل علیہم السلام با سمار کثیرہ و کثرت اسما و کلمات میکند بر شرف  
 مسخے کہ اشتقاق اسما از صفات و افعال است و ہر اسمی مشتق از صفت و فعلی است و ایشہ و اعظم اسما شریفین  
 محمد است بر مثال اسم اللہ کہ اسم ذات است و باقی اسما صفاتند کہ محمول اند بروی و تسمیہ وی سبحانہ اور اہل  
 اسم عظیم بر زبان جد شریف اوست عبد المطلب کہ اورا شبہ محمد گویند و گفتند عبد المطلب یا چہ تسمیہ کردی پس  
 خود را محمد و حال آنکہ نبود از پدر این قوم تو میچکس این نام گفت از بہت آنکہ امید میدارم کہ محمد گویند و ستایش  
 کنند اورا اہل عالم ہمہ آورده اند کہ عبد المطلب در خواب دیدہ بود کہ گویا از پشت وی سلسلہ از فضا بیرون آمدہ  
 کہ یکطرف او در آسمان است و طرف دیگر در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از ان گویا ان سلسلہ درختی شدہ است  
 کہ بر ہر برگ او از نوری ست و اہل مشرق و مغرب متعلق اند بدان معبران ان وقت تعبیر کردند انرا ابو لوی کہ از  
 صلب می برآید و متابعت کنند اورا اہل مشرق و مغرب محمد گویند اورا اہل آسمان و ارض از بہت اورا محمد نام  
 کرد یا انچہ حدیث کرد عبد المطلب او والدہ آنحضرت آمنہ کہ گفتہ شد اورا یعنی در نام کہ تو بار دار کردہ شدی  
 این امت و چون نہی و برائی اورا نام کن محمد و گفتہ اند کہ لہذا اعلام نبوت آنحضرت است کہ نام کردہ نشد پیش  
 از وی هیچ کی از وی بجز از بہت حفظ و صیانت حق تعالی این نام معظم را بروی و رزق وقوع اشتراک و اشتباہ  
 در ان ولیکن چون قریب شد زمان خروج و ظهور آنحضرت علیہ السلام و بشارت دادند اہل کتاب بقرآن  
 وی و خبر دادند بنام شریف وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نام نہادند قومی پس ان خود را بدان امید کہ وی  
 باشد و اللہ اعلم حیث یجعل رسالتہ لک فضل اللہ یوتیہ من یشاء و در حدیث شیخین از جبرین مطعم آمدہ است  
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ان لی حمۃ اسما را نام محمد و اما احمد فانما الماسی الذی یجو اللہ فی الکفر وانا الماسر  
 الذی یجسر الناس علی قہری وانا العاقب فرمود بدستی را پنج نام است من محمد ام و من احمد ام و من ماسی نام کہ جو  
 میکند خدا تعالی بنی کفر یعنی کندہ و بلاد عرب از انچہ پدیدہ شد از زمین نمودہ شد با آنحضرت و وعده کردہ شد  
 کہ میرسد ملک مت وی آنرا چنانکہ در حدیث آمدہ است و بعضی گفتہ اند کہ جو عام است بمعنی ظهور و غلبہ چنانکہ  
 فرمودہ است وی سبحانہ لیسرہ علی الدین کلمہ و در حقیقت محو کردہ نشد کفر بیچ کی از انبیا علیہم السلام انچہ محو کردہ شد  
 با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بعوث شدہ حال کہ اہل زمین ہمہ کفار بودند از بہت پرستان و کواکب پرستان

عبد المطلب  
 حواشی بر حدیث

و آتش پرستان و هر دو قصدی و صاحبین و دهریه که نمی شناختند پروردگار را تعالی و تقدس و قائل بودند  
بعباد و معاد و خلافتی که نمی شناختند انبیاء را و قائل بودند بل ایشان و اعتقاد و اقرار داشتند برین ایشان پس  
محرورند ای تعالی بقرآن رسول خود تا ظاهر و غالب گردانند برین و در ابرام و در سیدین او آنجا که رسید  
روز و شایع و شارق شد و آفاق مثل آفتاب حتی در هندوستان و ترکستان که هرگز دین اسلام آنجا نرسیده بود  
اگر چه مدت حیات گنجایش باوقات در عرب که قریب ترین دیار و مولد و مبعث آن سید ابراهیم بود اظهار  
آن نمود و لیکن قواعد و قوانین اکمال تمام دین و او را احکام شرع متین خود تمهید و تاسیس نمود که بعد از  
اصحاب اتباع وی در انکشاف و آفاق عالم رسانیدند و روزی قدرتی و تزیاید است و اگر محو کفر از سینه مومنان آنجا  
که گردیدند بوی او در بقا و طاعت عاقبت او در آمدند و در اطلاق این اسم کافی است و موافق است با معنی  
آنچه قاضی عباس تفسیر این را در حدیث نقل کرده که مایه ای آنکه محو کرده شد بوی سیات کسی که اتباع کرد او را خفته  
آنکه اسم مخصوص نباشد حضرت وی مگر باعتبار غلبه وی و کمال و تمام آن و الله اعلم و قوله وانا الهی شراذم  
یختر الناس علی قدی و نام من عاشراست که بر آنگیخته میشوند و گرد آورده میشوند مردم بر قدم من ظاهر معنی این  
جبارت آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیشتر از همه مبعوث و مشهور گردید و مردم همه بر قدم وی یعنی بعد  
از وی و در نظر بوی و پیش وی مبعوث و مشهور شوند چنانکه در حدیث آمده است که هو اول من خلق الارض پس  
مشهور گردید میشوند مردم بر اثر وی و پناه می آرد بسوی وی در مشرکانه و گفته اند که معنی آنست که مشرک گردید میشوند  
مردم بر زبان من عهد من از سالت من یعنی بعد از من پیغمبری نیست تا در زبان من عهدی مشهور شوند پس معنی  
آن را صحیح باشد بودن می خاتم النبیین کتبه افعال القاضی و در مواهب گفته که مقدم باشد بر مردم و ایشان پس  
رویا ایشان تمام وی مگر در وی باشند یعنی جمع شوند بسوی او و قیامت این معنی بر آنست که مشرک معاصر نیست  
بعثت بر گنجین از قبور مشرک و اولاد آنرا آنگه که در آن فرصت قوله وانا العاقب عاقب پس آئیده یعنی خاتم الانبیاء و اگر  
رجوع ماسر بر بعضی و چون معنی خاتم انبیاء آنست و لیکن لفظ عاقب همین معنی است و خاتم مستلزم جمع است و معنی اول  
وی بی غمته سارا آنست که این سارا موجود اند و از آنکه سبب مقدمه مذکور نزد علی امام سابقه معنی گفته اند که لفظ غمته از لفظ  
روی است و از لفظ رسول نیست صلی الله علیه و آله و سلم و صواب آنست که لفظ حدیث است شاید که احکام با سارا و اگر  
باقی بتدیج باشد و در بعضی احادیث شش تنه این پنج و خاتم در روایت کرده است تقاسم فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم در قرآن هفت اسم است محمد و احمد و حسین و علی و ابی طالب و در تفسیر طبرستان گفته اند باطرا هر با دمی درین سید کجاست

۱۵

کرده است از اسامی از واسطه و از حضرت بن عمر و در بعضی احادیث عشره آمده نموده که در حدیث اول گذشت  
 و دیگر فرمود ان رسول الرحمة و رسول الراحة و رسول الملاحة جمع طهر یعنی حرب باشد حرب بهادری آنحضرت  
 در راه خدا کرد و بجای آنکه رسول الله و سلم و انا الملقب بکسر فاق فتح آن از قفا یعنی عاقب و بعضی بفتح  
 فا و از قفاوت یعنی کرم و لطف داشته و قهی کریم لطیفه را گویند معنی بر زیاده تا بعد از قاف نیز آمده نام  
 بتما نیده شده معنی جامع کامل فصاحت گفته که گمان آنست که اسم قسم است بضم قاف و فتح شله و گفته است  
 که عربی روایت کرده است که آنحضرت فرمود آمد در فرشته و گفت انت قسم امی مجتمع و گفت القوم الرجل الجامع  
 لجزو این اسمی است که آن در اهل بیت وی صلی الله علیه و آله و سلم معلوم است و لیکن قسم هم نزدیک با نیست است  
 و در کتب انبیاء آمده است که داود علیه السلام فرمود خداوند را بگیر برای منی ما محمد مقیم سنت پس قسم باین معنی می تواند  
 و نبی الطاهر نبی المرتمه و الزخمة و الرحمة و الراحة نیز آمده قال الله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود  
 بالمؤمنین رؤوف رحیم و در صفت امت او واقع شده امته رحمة و فرمود وی تعالی در شان ایشان تو اصوا  
 بالصبر و تو اصوا بالرحمة امی یرحم بعضهم بعضا و فرمود آنحضرت ان الله یحب من عباده الراجح فرمود الراجح  
 رحمهم الرحمن و ارحموا من فی الارض یرحکم من فی السماء پس رحمت و نسبت خاص است با آنحضرت و است نبی  
 التوبه نیز واقع شده که خلقی کثیر بر دست وی توبه کردند و برکت او توبه کردند پس بجانه بر امت بر آدم صغری صلوات  
 و سلامه علیهم جمعین گفته اند که مراد بکلمات که نقلی کرد آدم از پروردگار خود و سبب قبول توبه او این بود که الهی بگوش  
 محمد و آله و تحقیق آمده است از القاب اسما و در قرآن مجید نور سراج منیر و منزه و زید و مبشر و بشیر و شاهد  
 شهید و الحق البین خاتم النبیین الایمین العزیز و الخیرین الرؤوف الرحیم و قد صدق قول و بشیر الذین  
 امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و رحمة للعالمین نعم الله العوده الوافی و الصراط السیمر و طویس  
 و البکم السابق الکریم و البنی الامی و الحق و البیان در آنحضرت اصلی الله علیه و آله و سلم اوصاف کثیره و نام  
 جلیله است و در کتب مستدرک و در احادیث چنانچه مصطفی و محبتی و ابوالقاسم و الشفیع و المتقی و المصلح  
 و الظاهر و الیقین الصادق المصدوق و الهادی و سید المرسلین و امام الیقین رسول رب العالمین  
 و قائد الغر المحجلین و حبیب الله و خلیل الرحمن صاحب الخوض النور و صاحب الشفاعة و صاحب المقام المحمود  
 و صاحب العسلیه و الفضیله و الدرجه الرفیعه و صاحب البیاض و المعراج و اللوایه و القصبه و الالباق و الناقه  
 و البیض صاحب الحجرة و السلطان الخاتم و العلامه و صاحب لراعه و البغلیس از اسما شریف او در کتب مستدرک

اسما و شریفین آنحضرت



المسؤل والمتعار و همیقیم السنه والقدس و یصلی الخ فیین است معنی الفار قلیط که در انجیل واقع شده و گفته اند که  
 فار قلیط آنکه فرق کند میان حق و باطل و از اسما شریف او در کتب سالفه ما فنادو معنی او طیب و مطابا یعنی  
 حامی الحرم و اسم شریف او بزبان سریانی مسخ و المنها و اسم او در تورات انیدو معنی صاحب القصب صاحب  
 السیف واقع شده است تفسیر در انجیل چونی که در دست شریف او می بود و ظفای جاسیاد او در دست او  
 و هر اوت در لغت بمعنی عصاست و صاحب شطاب میگوید که گمان دارم و الله اعلم که مراد آن عصاست که در حدیث  
 حوض آمده است که فرمود میرانم مردم را بعضای خود برای اهل یمن یعنی برای ایشان تا پیش نیایند مراد بتاج  
 حمام است و نبود در زمان پیش مگر برای عرب در حدیث واقع شده است العائم تيجان العوبین اسما است  
 که در شفا مذکورند و گفت قاضی حیاض القاب سمات آنحضرت در کتب بسیار است از آنچه ذکر کردیم تا آنچه  
 و کفایت انشاء الله تعالی و کینت مشهوره آنحضرت ابوالقاسم است و در روایت است از انس رضی الله عنه  
 که چون زانیده شد برای آنحضرت ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم انتمی بودی  
 ابوالارامل و ابوالموثین نیز گفته اند و نیز اگر ابوالیتامی نیز گویند گنجایش داد چنانکه در شعر ابوطالب آمده است  
 عصمه للارامل و صاحبها هبلدینه گفته که اسما شریف آنحضرت در قرآن بسیار آمده و شمار کرده اند از بعضی  
 در ساینده اند بعد و مخصوص پس بعضی بنفرد و نه رسانیده موافق اسما الهی فاین هر چه در کتاب مستوفی گفته که  
 اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب مقدمه و قرآن و حدیث میرسد به سیصد و دیده ام در کتاب حکام قرآن تا  
 ابو بکر بن العربی را که گفت بعضی صوفیه گفته اند خداوند تعالی و تقدس را هزار نام است و در سینه خدای صلی الله علیه  
 و آله و سلم نیز هزار نام است و مراد اوصاف است از هر معنی اسمی مشتق است بعضی تحقق است بوسی قباب  
 است بر وی صلی الله علیه و آله و سلم نیز هزار نام است و بعضی مشرک و چون از هر معنی لذو معنا  
 و معنی اسمی بگیرند میرسد اوصاف او باین حد و بلکه بیشتر و مسل صاحب مواهب حد کز بنده  
 بقدر سمای شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر چهار صد و ذکر کرده است آنرا و چون  
 بر صد و نهم چنانکه بیاید و محکم و شرف اسماء آنحضرت لاحد و محمد است که بنزله اسم قرآن  
 اند و دیگر اسماء صفات و این هر دو فاسم در حقیقت یک اسم است مشتق از محمد معنی سالف  
 اول باعتبار کیفیت دوم باعتبار کیت پس وی محمد گویند است بر خدا با فضل محمدا و محمد گفته شده بر وی بگو  
 محمدا در دنیا و آخرت و احمد الحامدین و احمد المحمودین و افضل من محمد و با اوست لواحمد و زقیامت

وصل  
 علم  
 اشرفا